

چالش‌های انجام مطالعات فرهنگی در ایران و افق‌های پیش‌رو^۱

عباس کاظمی^۲

محبوبه حاج حسینی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۱/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۲/۱۳

چکیده

در این مقاله چالش‌های انجام مطالعات فرهنگی به عنوان دانشی بین‌رشته‌ای نشان داده خواهد شد. در این تحقیق که از طریق مصاحبه گروهی با فارغ‌التحصیلان و مصاحبه فردی با متخصصان مطالعات فرهنگی انجام شده است، ابتدا تجربه زیسته ذیل دانشی بین‌رشته‌ای را براساس تجربه دانشجویان آن در سه دانشگاه «علامه طباطبایی»، «علم و فرهنگ» و «دانشگاه تهران» روایت می‌کند. سپس چالش‌ها و غفلت‌های مطالعات فرهنگی در ایران را براساس مصاحبه‌های فردی با متخصصان این رشته شرح می‌دهد و در نهایت در باب راه‌های برون رفت و آینده مطالعات فرهنگی بحث کرده و به داوری در باب دیدگاه‌های استخراج شده از مصاحبه‌ها می‌پردازد. **کلیدواژه:** مطالعات فرهنگی، مطالعات بین‌رشته‌ای، پایان‌نامه محوری، چالش‌های نظری و روشی، بومی‌گرایی.

۱. این مقاله برگرفته از طرح تحقیقاتی است با عنوان «زمینه‌های شکل‌گیری مطالعات فرهنگی در ایران»، که با حمایت مالی گروه مطالعات فرهنگی پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم به انجام رسیده است.

بدین وسیله از ریاست محترم پژوهشکده و مدیر محترم گروه برای فراهم آوردن فرصت تحقیق تشکر می‌شود.

۲. استادیار مطالعات فرهنگی، گروه مطالعات فرهنگی پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم
av3kazemi@gmail.com (نویسنده مسئول).

۳. کارشناس ارشد مطالعات فرهنگی و رسانه، دانشگاه تهران. m.hajhoseini@alumni.ut.ac.ir

مطالعات فرهنگی به عنوان دانشی بین‌رشته‌ای در کنار سایر حوزه‌های بین‌رشته‌ای چون مطالعات جوانان، مطالعات زنان و غیره، در دو دهه اخیر در دانشگاه‌های ایران شکل گرفته است. انتظار این است که حضور بین‌رشته‌ای‌ها موجب تقویت تعامل حوزه‌های مختلف دانش شود و از سوی دیگر به تقویت دانش علمی در ایران کمک کند. اما به‌رغم چنین انتظاراتی، بین‌رشته‌ای‌ها موجب بروز ابهام در تعاریف، معانی و شیوه‌های تعامل شده‌اند. ما در این مقاله سرگذشت مطالعات فرهنگی به عنوان یکی از دانش‌های بین‌رشته‌ای را از زبان فارغ‌التحصیلان و متخصصان آن در ایران روایت می‌کنیم و همچنین به چالش‌هایی می‌پردازیم که کار مطالعات فرهنگی به عنوان دانشی بین‌رشته‌ای در ایران دارد.

مطالعات فرهنگی در ایران در نیمه اول دهه هشتاد شمسی ابتدا در سه دانشگاه «علامه طباطبایی»، «دانشگاه تهران» و «دانشگاه علم و فرهنگ» تأسیس شد و سپس در دانشگاه کاشان و سایر دانشگاه‌های دیگر گسترش یافت. در حالی که در دانشگاه علامه طباطبایی و کاشان مطالعات فرهنگی به گروه جامعه‌شناسی نزدیک‌تر بوده است، در دانشگاه تهران رنگ و بوی مطالعات رسانه به خود گرفته است. در دانشگاه علم و فرهنگ نیز ابتدا مطالعات فرهنگی صبغه جامعه‌شناسانه داشته است، اما به تدریج توانسته است بیشتر خصلتی بین‌رشته‌ای پیدا کند.

مطالعات فرهنگی دانشگاهی در ایران آغاز خوشی داشت. استادان زیادی از انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و ارتباطات بدان اقبال نشان داده‌اند و در تدریس و ثبت این حوزه به نام خود از یکدیگر سبقت جستند. اما پس از پایان دهه هشتاد دیگران شور و اشتیاق در میان استادان دیده نمی‌شد، برخی حتی نسبت به آن با تردید نگرستانند. با رسیدن مطالعات فرهنگی به دهه دوم، دانشجویان زیادی پرورش یافتند که هویت رشته‌ای خود را با آن تعریف می‌کنند. بدین ترتیب بود که مطالعات فرهنگی به عنوان حوزه‌ای فرارشته‌ای، در دپارتمان‌های دیگر نیز نشت یافته و عملاً موضوعات پژوهش‌ها و پایان‌نامه‌های دانشجویی را تحت تأثیر خود قرار داده است.

اما دلایل ترس یا ناامیدی از رشته دانشگاهی مطالعات فرهنگی چه می‌تواند باشند؟ از یک سو جریان اصلی علوم اجتماعی در ایران، نگران تضعیف جامعه‌شناسی در ایران است. از دیگر سو، گروهی معتقدند که مطالعات فرهنگی نتوانسته است به اندازه کافی مفید، انتقادی و راهگشا باشد. این در حالی است که بسیاری از انتقاداتی که به مطالعات فرهنگی دانشگاهی ایران رواست،

۱. آزاد و ابابذری که در دانشگاه تهران تلاش کردند این رشته را به دانشگاه وارد کنند بعدها دیگر مدافع این رشته باقی نمانده‌اند (مصاحبه شخصی)، گروه ارتباطات دانشگاه تهران که مطالعات فرهنگی - رسانه‌ای در آنجا قرار گرفته در عمل زائده‌ای در حوزه ارتباطات تلقی شده است. در گروه مطالعات فرهنگی دانشگاه علامه و استادان کمی باقی مانده‌اند که هنوز تلاش می‌کنند این گرایش را در آن دانشگاه در دانشکده جامعه‌شناسی زنده نگاه دارند.



از آن جمله پیچیده بودن کار علوم اجتماعی، به کل جریان علوم اجتماعی نیز وارد است. در جامعه ایران این پیچیدگی حداقل دو جنبه دارد: از یک سو، به لحاظ فرهنگی، مردم پذیرای نقد فرهنگی به معنای مدرن نیستند. حساسیت‌های فرهنگی مردم بالاست و تساهل و مدارای اجتماعی به شدت پایین است. از سوی دیگر، دولت نیز تحمل و مدارای اندکی برای کار روشنفکری و نقد فرهنگی از خود نشان می‌دهد و گاه حتی تحقیقات اجتماعی یا نقد فرهنگی می‌تواند بخشی از جنگ نرم در نظر گرفته شود. در چنین جامعه‌ای مطالعات فرهنگی همانند علوم اجتماعی جاری ممکن است ناچار شود موضع محتاطانه و محافظه‌کارانه‌تری اتخاذ کند و این امر «کار مطالعات فرهنگی» را پیچیده‌تر می‌سازد.

روش‌شناسی

مقاله حاضر مبتنی بر نوعی تحقیق اکتشافی است، بنابراین، فاقد بحثی نظری می‌باشد. ما در این پژوهش ضمن استفاده از مقالات و مصاحبه‌های چاپ شده در حوزه مورد بحث، از دو روش مصاحبه گروهی با فارغ‌التحصیلان و مصاحبه فردی با استادان مطالعات فرهنگی استفاده کردیم. ابتدا با تعداد ده نفر از استادان مطالعات فرهنگی مصاحبه به عمل آمده و در مرتبه دوم، دو مصاحبه گروهی با فارغ‌التحصیلان مطالعات فرهنگی از سه دانشگاه تهران، علامه طباطبایی و علم و فرهنگ انجام شده است. مصاحبه‌ها پیاده شده‌اند و سپس مورد تحلیل تماتیک قرار گرفتند. بدین صورت که ابتدا کدگذاری توصیفی انجام شده است و در نهایت به مقوله‌بندی‌های کلی‌تری در جریان تحلیل‌های مضمونی رسیده‌ایم.

یافته‌های پژوهش

الف. تجربه زیستن ذیل مطالعات فرهنگی

زیستن ذیل حوزه‌ای بین‌رشته‌ای با نام مطالعات فرهنگی چگونه تجربه‌ای است؟ دانشجویان و فارغ‌التحصیلان مطالعات فرهنگی، آن را چگونه دیده‌اند؟ و چگونه کشف کرده‌اند؟ برای پاسخ به این پرسش بر مصاحبه‌های گروهی با دانشجویان و فارغ‌التحصیلان مطالعات فرهنگی تکیه کرده‌ایم.

یکی از اولین و مهم‌ترین تجربه‌ها، که تجربه دوران تأسیس را در میان دانشجویان نشان می‌دهد، تجربه سردرگمی و پریشانی بوده است. برای دانشجویان نسل‌های اولیه، آمدن به مطالعات فرهنگی از یک سو تجربه‌ای تصادفی بوده و از سوی دیگر با سردرگمی و حیرانی همراه بوده است. ممکن است بخشی از این حیرانی ناشی از شیوه برنامه‌ریزی در استقرار این حوزه‌ها در دانشگاه‌ها



و برخی ناشی از منطق درونی یعنی خصلت بین‌رشته‌ای بودن باشد. نتایج گفت‌وگوهای ما با فارغ‌التحصیلان و دانشجویان مطالعات فرهنگی نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از این حیرانی به شیوه برنامه‌ریزی در دانشگاه‌ها برمی‌گردد. فقدان اطلاع‌رسانی لازم پیش از تأسیس رشته یا مطالعات بین‌رشته‌ای، عدم آمادگی استادان از پیش، نامعلوم بودن سرفصل‌ها و منابع و... می‌تواند بخشی از علل این سرگردانی‌ها باشد.

من فکر می‌کنم اولین ورودی مطالعات فرهنگی بودم. تولد مطالعات فرهنگی از ورودی ما شکل گرفت. یعنی ما اصلاً نمی‌خواستیم مطالعات فرهنگی را بزنیم. یعنی سازمان سنجش زده بود جامعه‌شناسی فرهنگی. جامعه‌شناسی با گرایش فرهنگی بود. بعد که ما به دانشگاه رفتیم گفتند که سازمان سنجش اشتباه کرده و شما اصلاً جامعه‌شناسی فرهنگی انتخاب نشدید و شما مطالعات فرهنگی انتخاب شدید... بعد یواش یواش فهمیدیم که کالج‌ها استادیز هم هست و دانشگاه هم تقریباً استادها چیزی نمی‌دانستند و همان سیلابس‌های جامعه‌شناسی فرهنگی و مردم‌شناسی بود. به جز چند تا اساتید که تجربه در مورد جوانان و اینها داشتند. به تدریج از سال‌های دوم و سوم ما کمی با مفاهیم آشنا شدیم... ولی می‌توانم بگویم که تقریباً ما مطالعات فرهنگی را تقریباً وسط‌های کار فهمیدیم چیست... فضای داخلی دانشگاه در آن زمان به این شکل بود که تقریباً با حضور دکتر فاضلی و دکتر شهابی و دکتر ذکایی (اسم می‌برم چون خیلی مهم است) این افراد بحث‌های جدیدتری را مطرح کردند. یک مقداری وضعیت مشخص تر شد برای بچه‌ها. چون هنوز دکتر پاینده و دکتر فکوهی هم می‌آمدند و درس می‌دادند و بعد بچه‌ها باز گیج می‌شدند که مثل انسان‌شناسی فرهنگی یا مطالعات ادبی چگونه است که اینها دیگر در دوره‌های من نبود و بچه‌ها را کمی سردرگم کرد. ولی در دوره‌های بعد از من فکر می‌کنم خیلی بهتر بودند (فارغ‌التحصیل مطالعات فرهنگی، کد ۴). مطالعات فرهنگی از آنجا که دوره لیسانس ندارد، در هر شکل آن یک تجربه انتقال به رشته جدید و تغییر رشته محسوب می‌شود و از سوی دیگر برای همه حتی دانشجویان دوره‌های متأخر هم انتخابی آگاهانه نبود و بر مبنای سیستم تقدیرگونه کنکوری، نوعی بخت و اقبال به حساب می‌آید (مصاحبه گروهی، کد ۲).

از سویی دیگر، بین‌رشته‌ای بودن صرفاً به حوزه معرفتی که آن را می‌آموزیم محدود نمی‌شود، بلکه به معنای متنوع بودن خاستگاه‌های اولیه دانشجویان و استادان نیز هست. برای مثال، در مورد مطالعات فرهنگی بین‌رشته‌ای بودن موجب شد دانشجویان از رشته‌های کاملاً متفاوت



علوم انسانی، علوم پایه و مهندسی گردهم بیایند و هیچ رشته مادر و مرکزی وجود نداشته باشد. همه دانشجویان به یک اندازه برای این دانش غریبه محسوب می‌شدند. همین طور استادان نیز درک متفاوتی از مطالعات فرهنگی ارایه می‌دهند. همچنان که در نقل قول‌های زیر دیده می‌شود، بین رشته‌ای بودن برای برخی تجربه‌ای مولد بود و برای برخی به عنوان یک بازدارنده در فهم رشته‌ای عمل کرده است.

یک سری بچه‌هایی که می‌آمدند همه دغدغه‌های انتقادی داشتند و خارج از دیسپلین‌های علوم اجتماعی بودند. مثلاً یا مهندسی بودند و یا خودخوانده بودند. یا در حقیقت ما مقداری احساس می‌کردند که فرق باید داشته باشند. یعنی مثلاً همین طوری نمی‌خواهیم مثل بچه‌های جامعه‌شناسی یا پژوهشگری همین طوری بیاییم و یک چیزهایی بگوییم. یعنی برای خودمان معتقدیم که مطالعات فرهنگی یک چیز متفاوتی است و یا ویژگی‌های خاصی دارد و اینها که به نظر من این را شاخص می‌کرد. بچه‌های مهندسی می‌آمدند. خود من هم مهندسی بودم. یا کسانی که درگیری‌های فکری داشتند خیلی به سمت مطالعات فرهنگی می‌آمدند (فارغ‌التحصیل مطالعات فرهنگی، کد ۴).

... من هم فرد بیرونی از مطالعات فرهنگی بودم و لیسانس من کامپیوتر بود و بی ربط به این فضا... تجربه خود من در علم و فرهنگ بود... حال و هوای خاصی در آن سال بود و خیلی تحت تأثیر این فضا، کلاس‌ها و دوره‌ها قرار گرفتم (فارغ‌التحصیل مطالعات فرهنگی، کد ۵).

لیسانس من تاریخ بوده است... مطالعات فرهنگی به نظر من از پنج یا شش زیر رشته تشکیل شده است. یعنی درش از نظریه‌های ادبی می‌خواندیم، سینما، فیلم، تلویزیون، انواع رسانه و حتی مضاف بر اینکه هر چیزی که رشته جامعه‌شناسی که به نوعی مادر این رشته است آن را هم تجربه کردیم. تمام اینها در کنار همدیگر تجربه متفاوتی بود و همین که ما با این مقولات برخورد می‌کردیم برای ما یک چیز خیلی بزرگی بود که چطور می‌خواهیم به همه این مسائل بپردازیم. قرار بود که بعد از کلاس یا حداقل بتوانیم صحبت کنیم. به قول دکتر خانیکی می‌گوید در این جلسات رسمی هیچ اتفاقی نمی‌افتد. زمانی که می‌روند برای پذیرایی همه اتفاقات آنجا می‌افتد. حالا به نظر من فضا اجازه نمی‌داد که این اتفاق بیفتد (فارغ‌التحصیل مطالعات فرهنگی، کد ۶).

یعنی من شخصاً فکرمی‌کنم در بدترین دوره مطالعات فرهنگی درس خواندم. تمام



هم کلاسی‌هایم جز یک نفر که ما هفت نفر بودیم پنج نفر رشته‌هایشان چیز دیگری بود و فقط یک نفر بود که مثل من ارتباطات خوانده بود و اینکه افراد از رشته‌های مختلفی فقط روی حساب یک علاقه شخصی آمدند... (فارغ‌التحصیل مطالعات فرهنگی، کد ۷).

جدای از تجربه دوران تحصیل در مطالعات فرهنگی ما در باب تجربه پس از تحصیل و دوران اشتغال نیز تحقیق کردیم. پرسش این بوده است که تجربه کار مطالعات فرهنگی چگونه تجربه‌ای بوده است؟ دانشجویان بعد از فارغ‌التحصیلی مطالعات فرهنگی را چگونه در حوزه کاری خود وارد می‌کنند؟ آیا مطالعات فرهنگی موفق شده است بینشی تولید کند که آدم‌های پرورش یافته‌اش بتوانند ذیل آن بینش کار کنند؟ به عبارت دیگر آیا دانش‌های بین‌رشته‌ای می‌توانند در عمل تأثیرگذار باشند و بازار کار جدیدی برای دانشجویان ما فراهم کنند؟ نتایج مصاحبه‌های گروهی با فارغ‌التحصیلان نشان داده است که - مطالعات فرهنگی به عنوان بینشی جدید به دانشجویان کمک کرده است که در حیطه کاری خود از زوایای جدیدی به مسایل نگاه کند (مصاحبه گروهی، کد ۲). اما آنچه که در درجه اول اهمیت قرار دارد این است که مطالعات فرهنگی همانند سایر دانش‌های بین‌رشته‌ای تعریف مشخصی در بازار کار ندارد و برای پیدا کردن جایگاه خود مشکلات زیادی را متحمل می‌شود (مصاحبه گروهی، کد ۱).

ب. چالش‌ها و غفلت‌های مطالعات فرهنگی در ایران

رضایی، کاظمی و ناظر فصیحی (۱۳۹۰) در مقاله مشترکشان با عنوان «مطالعات فرهنگی و آینده علوم اجتماعی در ایران»، آسیب‌های پیش روی مطالعات فرهنگی در ایران را ذیل موارد زیر دسته‌بندی می‌کنند: عدم اتصال به جامعه جهانی، تبدیل شدن به بخشی از مد روشنفکرانه، سرگرمی شدن علم مطالعات فرهنگی در ایران، مبتذل شدن مفهوم مقاومت و محدود شدن در سیاست بازنمایی. ما ضمن پذیرش این نقدها سعی کردیم بر اساس تحقیقات بیشتر و مصاحبه با استادان و دانشجویان این رشته، آسیب‌ها و غفلت‌های این رشته را در ایران به تفصیل به بحث بگذاریم.

ابهام در چیستی مطالعات فرهنگی: پرسش از اینکه مطالعات فرهنگی چیست؟ امری متداول در میان دانشجویان این رشته است. حتی پس از پایان تحصیل این پرسش برای برخی باقی می‌ماند. چگونه می‌توان این امر را توضیح داد؟ بسیاری از دانشجویانی که در مصاحبه گروهی شرکت کرده‌اند گفته‌اند «ما اساساً نمی‌دانستیم مطالعات فرهنگی چیست؟ و توضیح سراسری هم از چیستی این رشته به ما ارایه نشد». در واقع دانش‌های میان‌رشته‌ای به تناسب نیازهای جدید و تخصص‌های نوظهور، از مرزهای سنتی میان رشته‌های دانشگاهی یا مکاتب فکری گذر می‌کنند (فکوهی، ۱۳۸۸). این ویژگی‌های ارایه تعریفی سراسری و با مرزهای مفهومی و روشی مشخص را دشوار می‌سازد.



به نظر ما ابهام در قلب مطالعات فرهنگی وجود دارد. گروسبرگ در مطالعات فرهنگی در زمان آینده (۲۰۱۰) این موضوع را به خوبی روشن می‌سازد:

از مدت‌ها پیش ... مردم مشغول انجام مطالعات فرهنگی بوده‌اند، برخی وقت‌ها حتی بدون اینکه نام مطالعات فرهنگی بر آن بنهند، یا حتی هویتی مشترک برای آن طلب کنند... باید بپذیریم که تعریف مطالعات فرهنگی کار پرخطری است. افراد زیادی مطالعات فرهنگی کار هستند اما واقعیت این است که تعداد کمی روی تعریفی از آن توافق دارند... فرض می‌شود که هر تعریفی لاجرم مرزبندی می‌کند و این امر با سیاست مطالعات فرهنگی در تضاد است (گروسبرگ، ۲۰۱۰: ۷).

همان‌طور که نوشته گروسبرگ نشان داده است ابهام در چپستی در درون مطالعات فرهنگی نهفته است. بخشی از سردرگمی دانشجویان در تعریف و مرزبندی مطالعات فرهنگی به این امر برمی‌گردد که آنها می‌خواهند مطالعات فرهنگی را به مثابه یک رشته در کنار سایر رشته‌ها تعریف و محدود کنند. امری که اساساً در مورد حوزه‌های مطالعاتی بین رشته‌ای امکان پذیر نیست. برخی از دیگر ابهامات در باب مطالعات فرهنگی از جنس دیگری است و به ابهام فهمیدن مطالعات فرهنگی باز می‌گردد. حقیقت این است که کشف مطالعات فرهنگی میان دانشجویان و برخی استادان که این درس را تدریس می‌کردند و می‌کنند با فاصله نه چندان زیاد از یکدیگر صورت گرفته است. همین‌طور فقدان منابع کافی برای خواندن مطالعات فرهنگی، مسئله مهمی در دهه هشتاد بوده است. در تجربه دانشجویی، باز بودن رشته‌ای، که یکی از ویژگی‌های مهم مطالعات فرهنگی است به سردرگمی آنها دامن زده است و مانع فهم این دانش شده است. از سوی دیگر، تنوع استادان و گاهی بی‌ارتباط بودن درس و استاد با مطالعات فرهنگی به این پربشانی دامن زده است. به عنوان یک رشته اگر بخواهیم درباره‌اش صحبت کنیم به نظر من جایگاه رشته‌ها در ایران مقداری نامشخص است. یعنی اینکه اساساً چرا مطالعات فرهنگی در ایران شکل گرفت، چرا تأسیس شد و چرا جمعش کردند (در دانشگاه علامه) خیلی پاسخ دقیقی نمی‌شود به آن داد (فارغ‌التحصیل مطالعات فرهنگی، کد ۸). به نظر من هیچ انسجامی سر کلاس‌های درس وجود نداشت. یعنی دقیقاً یک برنامه پژوهشی مشخصی وجود نداشت. صرفاً این گروه یک فضای برای استادان شده بود که علایق خودشان را دنبال کنند... (فارغ‌التحصیل مطالعات فرهنگی، کد ۹). مطالعات فرهنگی یک معرفت گسیخته‌ای است فعلاً که نتوانسته است به خودش چفت و بست بدهد. تکلیفش را با خیلی چیزها مشخص نکرده است... دانشجویهایی که به این رشته آمدند هیچ کدام زمینه یکسانی نداشته‌اند... اساتید



هم تجربه یکسانی نداشتند. یعنی هیچ کدام به صورت همسانی وارد این رشته نشدند و من حتی در کلاس‌های خودمان خیلی این را شنیدم که مطالعات فرهنگی چیست و این مزخرفات چیست که می‌خوانید. این را استاد می‌گفت (فارغ‌التحصیل مطالعات فرهنگی، کد ۱۰).

شهابی در مصاحبه‌ای با عنوان «مطالعات فرهنگی در ایران» که در نشریه خردنامه (۱۳۸۷: ۵۷) چاپ شد از دو نوع ابهام در چیستی مطالعات فرهنگی نام می‌برد: ابهام بین صاحب‌نظران و مدرسان رشته مطالعات فرهنگی و ابهام میان مدیران و تصمیم‌گیران آموزش عالی در ایران. ما در اینجا ابهام در میان دانشجویان را نیز اضافه کرده‌ایم. به نظر می‌رسد دانشجویان ما همزمان با دو ابهام در رابطه با مطالعات فرهنگی مواجه هستند: یکی ابهامی که گروسبرگ آن را به نفس مطالعات فرهنگی نسبت داد و دوم ابهامی که ناشی از شیوه ورود و استقرار در دانشگاه‌های ما وجود داشته است.

ناپایداری و ساخت نایافتگی در مطالعات فرهنگی: مطالعات فرهنگی در ایران بردوش اشخاص خاص پیش رفته است. دیارتمان و سیستم در این پیشروی نقش اصلی و محوری به عهده نداشته است. رشته‌ها در ایران دولتی هستند. به دلیل فقدان خودمختاری در دانشگاه‌های ایران گروه‌ها فراتر از تصمیمات دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها تأسیس یا تعطیل می‌شوند. مدرسان دانشگاه‌ها جابجا می‌شوند و این امر موجب عدم شکل‌گیری سنتی پایدار در گروه‌ها می‌شود. این ناپایداری در دیارتمان‌های مطالعات فرهنگی و مطالعات زنان بیش از سایر رشته‌ها بود.

فاضلی به عنوان یکی از استادان گروه مطالعات فرهنگی دانشگاه علامه در دهه هشتاد این ناپایداری را ذیل عدم استقلال رشته‌ای توضیح می‌دهد. به نظری پیشینه مدیریت امور فرهنگی برای مطالعات فرهنگی در دسرهای زیادی داشت.

گروهی که رشته امور برنامه‌ریزی فرهنگی را شکل داده بودند، بیشتر تمایل داشتند مطالعات فرهنگی را نه به عنوان یک رشته مستقل از جامعه‌شناسی بلکه در واقع به عنوان یک زیرشاخه از جامعه‌شناسی کلاسیک پیش ببرند و با توجه به نگاه‌های ساختی - کارکردی که در علوم اجتماعی ایران حاکم است، همان نگاه‌های ساختی - کارکردی که بخشی از آن ملهم از ایده‌های تالکوت پارسونز و یا سایر ساختی - کارکردگرایان مثل دورکیم است، در آموزش مطالعات فرهنگی دنبال کنند. از دیدگاه این همکاران دانشجویان مطالعات فرهنگی نباید ضرورتاً به رویکرد یا روش‌های تحقیق کیفی وفادار باشند. در شواری تحصیلات تکمیلی دانشکده نیز اغلب دانشجویان را وادار به استفاده از روش کمی یا ترکیبی از هر دو می‌کردند.



در واقع، این گروه از همکاران مایل نبودند مرزهای نمادین رشته‌ای بین مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی ترسیم یا پررنگ شود (فاضلی، مصاحبه، ۱۳۹۱).

طبقه متوسط محوری، خوب یا بد: آنچه از مطالعه موضوعات مورد بررسی در تحقیقات اساتید و دانشجویان و همچنین مصاحبه‌های انجام شده برمی‌آید حاکی از آن است که محور مرکزی مطالعات فرهنگی ایرانی، زندگی روزمره فرهنگ طبقه متوسط ایرانی است. موضوعات بدن، آرایش، خرید، فراغت، ورزش و سبک زندگی همه حول زندگی طبقه متوسط معنا شده است. چون در اینجا (دیپارتمان علامه طباطبایی) خرده فرهنگ جوانان به طبقه متوسط شهری و بالای شهری تعلق داشت، دغدغه‌های مطالعات فرهنگی در ایران بر اساس تجربه زیسته دانشجویان و تصویری که از تدریس ما کردند و ذائقه‌ای که از ما گرفتند، اینجوری برایشان شکل گرفت که گویا مطالعات فرهنگی ایرانی، دغدغه‌های طبقه متوسط شهری جدید را پیگیری می‌کند. آزادی بیشتر، سبک زندگی، زنان... (شهابی، مصاحبه، ۱۳۹۲).

از سویی دیگر، شکل محدودتر طبقه متوسط محوری را می‌توان ذیل تهران محور بودن مطالعات فرهنگی در ایران فهم کرد. چرا که تحقیقات انجام شده بیشتر زندگی شهرنشینی تهرانی‌ها را هدف گرفته است.

تهران یک نیروی به خصوص در بحث مدرن و جهان مدرن ایرانی، تهران یک نیروی پیشگام است و شهرهای دیگر تابع و دنباله رو آن هستند. نمی‌گویم مشهد و شیراز ورشت و... شهرهای مهمی نیستند. بلکه بیشتر از مدل شهر تهران به لحاظ اجتماعی - فرهنگی کپی می‌کنند. همه اینها در تهران اتفاق افتاده بود (آزادارمکی، مصاحبه، ۱۳۹۱).

می‌توان محور قرارگرفتن زندگی طبقه متوسط ایرانی در تحقیقات مطالعات فرهنگی را از دو نگاه مثبت و منفی بررسی کرد، اما بهترین راه حل قطعاً دور شدن از تحلیل یک سونگرانه است. از یک طرف، تأکید افراطی بر طبقه متوسط و غفلت از زندگی طبقات اجتماعی دیگر و به طور خاص زندگی فرودستان اقتصادی و طبقات کارگری فصل تمایز مطالعات فرهنگی ایران از سایر جوامع دیگر است. الگو قرار گرفتن زندگی طبقه متوسط برای سایر طبقات و مسلط شدن ارزش‌های آنها همواره به عنوان یک درجه مطالعاتی برای مطالعات فرهنگی جوامع غربی بوده است. اما در ایران این موضوع برعکس بوده است. از طرف دیگر این تأکید افراطی موجب نادیده انگاشتن سایر حیطه‌های زندگی و موضوعات دیگر از جمله زندگی طبقه کارگری و مسائل آن همچون نابرابری در اشتغال، بی‌عدالتی در آموزش و فقر در کانون توجه قرار می‌گرفت.



از سویی دیگر، تأکید بر زندگی طبقه متوسط معنای عمیقی را به ما یادآور می‌شود و آن هم موقعیت فرودستی طبقات متوسط به لحاظ فرهنگی و جهت‌گیری‌های ایدئولوژیکی است. کاملاً روشن است که شیوه زندگی طبقه متوسط، مورد سوءظن نهادهای قدرت قرار دارد و همه اشکال این شیوه زندگی از فراغت، موضوع سخن، قانونگذاری و محدودیت‌های انضباطی است. بدین معنا موقعیتی که طبقه متوسط در ایران دارد با جوامع غربی کاملاً متفاوت است، چنین سلطه فرهنگی به لحاظ رسمی برای طبقه متوسط وجود ندارد.

پایان‌نامه محوری مطالعات فرهنگی ایرانی: مطالعات فرهنگی دانشگاهی ایران بردوش پایان‌نامه‌ها استوار است. در واقع این پایان‌نامه‌های دانشجویی است که دشواری‌های بازنمایی مطالعات فرهنگی ایرانی را بردوش می‌کشند. آیا پایان‌نامه‌ها به مثابه نوعی تمرین و تلاش دانشجویی برای فهم آنچه که مطالعات فرهنگی نام گرفتند، اعتبار دارند؟ چگونه می‌توان به فهمی از مطالعات فرهنگی در ایران دست یافت که مبتنی بر پایان‌نامه‌ها باشد؟ آیا این سبک از مطالعات فرهنگی معنا و دلالت‌های فرهنگی و سیاسی خاصی دارد؟ می‌توان پایان‌نامه نویسی را به مثابه کنش انجام مطالعات فرهنگی در ایران درک کرد. به نظر ما، خود نوشتن پایان‌نامه یک کنش سیاسی است؛ به این معنا که این نوشتارها و تحقیقات دانشجویی بخشی از موضوعاتی هستند که در زندگی روزمره به عنوان مسئله فرهنگی مورد شناسایی قرار گرفته‌اند. این موضوعات اغلب معطوف به نقد فرهنگی یا نقد سیاست‌گذاری هستند.

اما مطالعات فرهنگی پایان‌نامه‌ای چند ویژگی خواهد داشت: یکی اینکه بار مطالعات فرهنگی بردوش دانشجویان است تا استاد. این دانشجویان هستند که بازنمایی می‌کنند نه استادان. دوم؛ اینکه به دلیل خصلت پایان‌نامه‌ای و دانشجویی کار کمتر دیده می‌شود و اثربخشی کمتری دارد. اگر بناست مطالعات فرهنگی مفید و تأثیرگذار باشد این تأثیرگذاری بسیار پایین خواهد بود. سوم؛ به احتمال زیاد مطالعات فرهنگی نخواهد توانست از طریق پایان‌نامه‌ها جریان فکری ایجاد کند. مطالعات فرهنگی پایان‌نامه‌ای، نشان دهنده شکل تمرینی بودن تجربه مطالعات فرهنگی در ایران است. همین‌طور شکل مواجهه دولت با مطالعات فرهنگی را نشان می‌دهد به این معنا که کمتر پایان‌نامه‌ای به نهادهای دولتی می‌رود و یا به حوزه انتشار عمومی می‌رسد. در مجموع شکلی از مطالعات فرهنگی را پدید می‌آورد که مبتنی بر ارجاع به داده‌های دانشجویی است. با وجود این، پایان‌نامه‌ها بی‌تأثیر و غیرمهم نیستند. آنها در سال‌های اخیر در ایجاد فضای بحث درون دانشگاه‌ها مفید واقع شدند.

یکی از نکات مهم این است که بدانیم پایان‌نامه‌ها برای دانشجویان راهی برای فهم و کشف مطالعات فرهنگی است:



من در پایان نامه بود که خودم شروع کردم و گفتم من که نفهمیدم مطالعات فرهنگی به طور مشخص چیست ولی حداقل بیایم و یکی از مفاهیمش را کار کنم (فارغ‌التحصیل مطالعات فرهنگی، کد ۴).

یعنی مرزها را موقع پایان نامه متوجه می‌شویم که فرق بین مطالعات فرهنگی با رشته‌های همسایه چه است (فارغ‌التحصیل مطالعات فرهنگی، کد ۱۳).

استعمار نظریات فرهنگی غرب: یکی از مهم‌ترین موانع گسترش و توسعه مطالعات فرهنگی در ایران، سلطه نظریات فرهنگی غربی است. مسئله در اینجا بی‌اهمیت بودن یا غربی بودن این نظریات نیست. بلکه مسئله این است که سلطه این نظریه‌ها مسیر کار مطالعات فرهنگی را (شبه آنچه در سایر حوزه‌های علوم اجتماعی رخ داد) تغییر داده است و مانع ظهور خلاقیت و اعتماد به نفس در میان پژوهشگران شده است. این نظریات از بعد سیاسی و برساختن سوژه منتقد و روشنفکر بسیار تأثیرگذار بوده اما در ساختن محقق و پژوهشگر مطالعات فرهنگی که جامعه ایران را تحلیل و توضیح دهد، کمتر توفیق داشته است. این امر اساساً با هدف مطالعات فرهنگی در تعارض است.

یکی از مشکلاتی که مطالعات فرهنگی در ایران ممکن است در آن گرفتار شود این است که بیش از اندازه درگیر دانش نظری مطالعات فرهنگی شود. یعنی نتواند بین رشته و گفتمان مطالعات فرهنگی ارتباطات کافی برقرار کند. مشکلی که رشته جامعه‌شناسی در ایران پیدا کرد... مطالعات فرهنگی نباید به چنین مخصصه‌ای گرفتار شود... مهم‌ترین مشکلی که کشورهای جهان سوم در مواجهه با رشته‌های علوم انسانی پیدا می‌کنند این است که یکسری مفاهیم را وارد ساختار آموزشی دانشگاه می‌کنند و بعد همان مفاهیم دست‌مایه یک گفت‌وگوی کاذب بین دانشجویان و استادان شده و همین جور در آن اسیر می‌شوند (فاضلی، مصاحبه، ۱۳۹۱).

همان‌طور که در نقل قول بالا آمد، فاضلی از دور بسته مفاهیم و نظریه‌ها سخن می‌گوید و اینکه دلمشغولی به نظریه‌ها و مفاهیم ما را از دل مشغولی به جامعه و فرهنگ بازداشته است. دکایی از بدفهمی در باب امر نظری تأکید می‌کند و اینکه آنها در عمل در تحقیقات بکار گرفته نمی‌شوند.

امر نظری در ایران کج و بد فهمیده می‌شود... من از این مثال ساده شروع می‌کنم که اگر فصل چارچوب نظری را از پایان‌نامه بردارید هیچ اتفاقی نمی‌افتد. چون تصور اینست که این باید پرو سیاه شود تا به چیزهای دیگر برسیم. در عمل هم همین است... یعنی در عمل هم دانشجویان خوراک و نه بازاندیشی و نه تأمل خودش را قبل از یاد در خلال کار از این مباحث نظری می‌گیرد و نه در متن خودش به آن ارجاع



می دهد و نه قرار است که آن پیوند را حفظ کند. امر نظری را ما خوب نفهمیدیم و خوب با آن ارتباط برقرار نمی کنیم... (ذکایی، مصاحبه، ۱۳۹۱).

غفلت از حاشیه های اقتصادی: مطالعات فرهنگی در ایران تا اندازه زیادی از جنبه اقتصاد سیاسی قشرهای فرودست اقتصادی و حاشیه های جدیدی که احمدی نژاد را پشتیبانی کرده اند، غفلت کرده است. درست زمانی که مطالعات فرهنگی سرگرم مطالعه زندگی روزمره طبقات متوسط بود، طبقات حاشیه ای شهری، فرودست اقتصادی و طبقات سنتی سرگرم خلق حماسه ای سیاسی بودند. و همین طور، در حالی که مطالعات فرهنگی سرگرم تحقیق در زمینه طبقات متوسط و مصرف انبوه بود، نیروها و قشرهایی برخاسته اند که نه ناشی از مصرف انبوه بلکه از سرفقدان مصرف کمبود امکانات رفاهی به / احمدی نژاد رای داده اند. درست است اگر بگوییم که مطالعات فرهنگی ایرانی به حاشیه های فرهنگی بیش از حاشیه های اقتصادی توجه کرده است.

ما به طبقات فرودست خیلی توجه نکردیم. مسائل و مشکلات زندگی آنها را خیلی کم بررسی کردیم. جنوب شهر را نرفتیم ببینیم. از میدان ونک به بالا حرکت کردیم (شهابی، مصاحبه، ۱۳۹۲).

نتایج کار ما نیز نشان داده است که در پایان نامه های دانشجویان طبقات فرودست اقتصادی اساساً موضوع بررسی نبوده اند. اکنون، پرسش برای ما این است که چرا موضوعاتی را مطالعه نمی کنیم که از دل طبقات کارگری، طبقات فرودست اقتصادی، حاشیه نشین های شهری یا شهرستان ها و شهرهای دورافتاده برخاسته است؟

ذکایی دو پاسخ مهم به این سوال می دهد، یکی اینکه این موضوعات موضوعاتی تمیز و شیک هستند و کمتر کسی علاقه مند است به دنبال کار پرمشقت برود. دوم اینکه این گرایش دانشجویان را باید در گرایش استادان و اعضای هیئت علمی جستجو کرد. تهران مداری و مطالعه زندگی شهری پیش فرض هایی است که استادان ما پیش از انجام یک تحقیق در عمل در ذهن دارند (ذکایی، مصاحبه، ۱۳۹۱).

کسانی که در مطالعات فرهنگی ایران کار می کنند در واقع عمدتاً از طبقه متوسط برخاسته اند. این افراد، در واقع، مسائل و دغدغه های خودشان را مطالعه و بیان می کنند؛ مسائلی که دائماً با آنها درگیرند. باز این سوال مطرح می شود که آنها (گروه های محروم اقتصادی و احتمالاً محروم از دانشگاه) کجا هستند؟ حتی وقتی دانشجویی ما از شهرستان یا از قشر ضعیف اقتصادی به مطالعات فرهنگی می آید ناچار است، ذیل سلطه فضای مطالعاتی غالب، موضوعاتی را انتخاب کند که مرتبط با زندگی شهرهای بزرگ چون تهران است. چرا مطالعات فرهنگی موفق نشده است آنها را به شکلی جذب کند که مسائل خودشان را نیز بازنمایی کند؟



... می‌خواهم بگویم با وجود اینکه بعضی از دانشجویان ما - با قاطعیت من می‌توانم بگویم که خودشان منشا طبقه کارگری داشتند و بعضی‌هایشان در یک صنف‌هایی کار می‌کردند، در کار دانشجویی برای اینکه امرار معاش کنند، دغدغه‌هایشان دغدغه‌های طبقات بالا بود. مثلاً کافی‌شاپ، ماهواره و غیره. یعنی در واقع دانشجویان ما به این تصور رسیدند که انگار ما باید مطالبات طبقه متوسط رو به بالای شهری خصوصاً تهران را پیگیری کنیم (شهابی، مصاحبه، ۱۳۹۲).

آزاد ارمکی معتقد است که کشاندن مطالعات فرهنگی به طبقات متوسط به بالا می‌تواند آن را به دام محافظه‌کاری سوق دهد در حالی که سوق یافتن به طبقات پایین‌تر خصلت انتقادی و رادیکال‌تری به مطالعات فرهنگی می‌تواند ببخشد.

[مطالعات فرهنگی] می‌تواند خیلی دانش شیکی شود. آدم‌هایش آدم‌های شیک و لوس و نر نشوند، چون استعدادش را دارد. آدم‌هایش شاعرانه شوند، شعرگوینه شوند، ساحت ادبی‌اش بر ساحت عقلانی‌اش غلبه کند. کما آنکه در بین بچه‌هایش هم می‌بینیم... اگر این رشته تربیت نشود و ساماندهی نشود می‌تواند تبدیل به یک امر مضر و اختلال‌آفرین شود. به خصوص اگر با یک طبقه اجتماعی پیوند بخورد. یعنی نماد معرفت و دانش مطلوب یک طبقه اجتماعی شود... اگر این رشته برای بچه‌های پولدار و بچه‌های طبقه متوسط پولدار بی‌درد شود بی‌درد به معنای اجتماعی می‌تواند اختلال ایجاد کند... وقتی به طبقه متوسط و پایین می‌آید می‌تواند رادیکال شود. چون مداخله‌گری و اصلاح‌گری از آن بیرون می‌آید... اینکه مطالعات فرهنگی شیک ماندگارتر می‌تواند باشد یا مطالعات فرهنگی رادیکال؟ ما بین این دو مانده‌ایم. مطالعات فرهنگی رادیکال که مدعی تغییر است و مطالعات فرهنگی شیک که از دل آن ادبیات و شعرو نقد دور از قدرت بیرون می‌آید. به دنبال کدام یک از اینها هستیم؟ بستگی دارد که در جامعه ما این دانش و معرفت کدام گروه اجتماعی و کدام بخش از جامعه را نمایندگی کند (آزاد ارمکی، مصاحبه، ۱۳۹۱).

تفکیک آزاد ارمکی از مطالعات فرهنگی رادیکال و مطالعات فرهنگی شیک در بستر جامعه ایران چندان موضوعیتی نخواهد داشت. رادیکال بودن و محافظه‌کار بودن مطالعات فرهنگی را چندان از طریق موضوعاتی که بدان می‌پردازد نباید محدود کرد، بلکه اهمیت در جهت‌گیری‌ها و روش‌هایی است که بدان موضوعات می‌پردازیم.

غیرتاریخی بودن مطالعات فرهنگی ایرانی: تجربه ایرانی مطالعات فرهنگی بیشتر بر زندگی





شهری زمانه ما در جای خود اهمیت وافری دارد. اما برای رسیدن به فهم نظری و پرداختن به برخی مسائل ما نیاز داریم به نوعی مطالعات تاریخی فرهنگی نزدیک شویم. علی‌رغم اینکه ذکایی معتقد است نوعی رویکرد تاریخی در مطالعات فرهنگی در دانشگاه علامه ایجاد شده است (ذکایی، ۱۳۹۲: ۱۱)، برخی دیگر معتقدند غفلت از تاریخ، مسئله و ضعف بزرگی برای مطالعات فرهنگی در ایران است (شهابی، ۱۳۸۷: ۵۷). ضعف درون مطالعات فرهنگی که در دانشگاه جریان داشت در ذهن برخی دانشجویان بعدی دکتری فرهنگی دانشگاه تهران توجه به تاریخ را اجتناب‌ناپذیر کرد.

هم خود من و هم بچه‌های دیگری که حوزه مان جامعه‌شناسی فرهنگی بود (دوره دکتری دانشگاه تهران) به مطالعات فرهنگی علاقه زیادی داشتیم. مدّ هم شده بود، ما هم می‌خواندیم. تقریباً همه بچه‌های دوره ما این کار را می‌کردند. یعنی سه چهار نفری که بودیم همه یک مدت به سمت مطالعات فرهنگی گرایش پیدا کردیم و هر کس راه خودش را پیدا کرد. من بعد از یک مدت نگاهم به مطالعات فرهنگی انتقادی شد. اما شخصاً نگاه مثبتی به آن نداشتم و هنوز هم ندارم... سپس رفتم به سوی جامعه‌شناسی تاریخ، همین بود. چون احساس کردم سؤالاتی که در ذهنم است و مسائلی که به دنبال آن هستم لااقل با آن مطالعات فرهنگی که باب شده بود، تصوری کردم که جواب نمی‌گیرم... احساس می‌کردم در تاریخ می‌تواند دنبال شود... باید جریانی شکل بگیرد که نوعی از جامعه‌شناسی فرهنگی یا مطالعات فرهنگی شکل بگیرد که دو ویژگی داشته باشد. یک ویژگی آن توجه به واقعیت زندگی روزمره باشد، یعنی انضمامی باشد، و ویژگی دوم اینکه منظر تاریخی و نگاه تاریخی را از دست ندهد (فرجی، فارغ‌التحصیل دکتری جامعه‌شناسی نظری - فرهنگی دانشگاه تهران، مصاحبه، ۱۳۹۱).

نادیده گرفتن دین به عنوان منبع مهم در ثبات یا تغییرات در جامعه: در ایران دین و مذهب شیعی عناصر فرهنگی را به شدت تحت تأثیر قرار داده است. اگرچه مطالعات فرهنگی در جوامع غربی نسبت به موضوع دین بی‌توجه بوده‌اند اما بر مبنای زمینه فرهنگی جامعه ما (نسبت دین و قدرت، دین و فرهنگ عامه و...) نمی‌توان از نقش دین در تحلیل‌ها و تحقیقات غفلت کرد. یکی از موضوعاتی که مطالعات دین در ایران به شدت به آن حساسیت نشان داده است مطالعه جنبش‌های معنویت‌گرا و نوپدید دینی است. این جنبش‌ها به نظر ما بخشی از سبک زندگی جدید

۱. توجه ذکایی بیشتر معطوف به شکل‌گیری نوعی مطالعه تاریخ فرهنگی در دانشگاه علامه است. یک نمونه از این کارها می‌توان در کتاب درآمدی بر تاریخ فرهنگی بدن (ذکایی و امین پور، ۱۳۹۲) دید.

طبقه متوسط هستند اما به لحاظ سیاسی در جامعه‌ای که دینداری سنتی نیرومندی در آن مسلط است به مثابه تهدید و حتی بخشی از جنبش براندازانه نرم محسوب می‌شوند.^۱ جدای از اشکال نوپدید دینی، اشکال سنتی دینی که در ایران به شکل نیرومندی حضور دارند نقشی بارز در زندگی روزمره دارند، به خصوص تلفیق میان ایدئولوژی و دین و نقد آن که از دهه شصت توسط روشنفکران دینی آغاز شده است، در مطالعات فرهنگی دانشگاهی دنبال نشده است. شهابی نیز بر اهمیت توجه به دین در مطالعات فرهنگی در ایران تأکید می‌کند.

من یادم هست استوارت هال در همین دانشگاه شرق لندن سخنرانی می‌کرد و گفت من در تعجبم که چرا اهالی مطالعات فرهنگی به دین توجه ندارند. یعنی این خلأ را که ایشان در مطالعات فرهنگی گلوبال مطرح می‌کند ما در کشور خودمان هم به صورت مشخص داریم... ما روی دین باید خیلی کار کنیم. خصوصاً که در جامعه ما با انواع مناسک سروکار داریم (شهابی، مصاحبه، ۱۳۹۲).

اپوزیسیونی شدن مطالعات فرهنگی: مطالعات فرهنگی چندی پس از تأسیس زیردوره بین قرار گرفت و موقعیتی مخالفت‌جویانه و معارضانة‌جویانه پیدا کرد. این پرسش مهم که در جامعه‌ای چون ایران چگونه دانشگاه‌های دولتی به شکل‌گیری و تأسیس این رشته دامن زدند، جای پاسخ‌های بسیاری دارد. مصاحبه‌های زیر به خوبی موقعیت آستانه‌ای مطالعات فرهنگی را نشان می‌دهد. غرب‌گرایی، تعارض با ارزش‌های انقلابی، سیاسی بودن بیش از اندازه و بی‌مصرف بودن از جمله اتهاماتی است که به رشته دانشگاهی مطالعات فرهنگی توسط مخالفان وارد شده است. اما به‌طور کلی دو رویکرد در باب شکل‌گیری هویت اپوزیسیونی مطالعات فرهنگی وجود دارد. رویکرد اول، هویت اپوزیسیونی را بیشتر اتهامی می‌دانند که از بیرون به آن وارد می‌کنند. آنها ضمن پذیرش خصلت انتقادی مطالعات فرهنگی، اتهام سیاسی به مطالعات فرهنگی دانشگاهی را نوعی توطئه برای حذف رشته‌ای می‌دانند.

در سطح ملی، ترکیب تازه‌ای که ما با عنوان رشته مطالعات فرهنگی ایرانی خلق می‌کردیم یا برای شکل دهی آن تلاش می‌کردیم، با اتهام غرب زدگی و غیربومی بودن مواجه شد. گفته می‌شد آنچه ما در تلاش برای آن هستیم بازتولید مکتب مطالعات فرهنگی بیرنگام است و در تعارض با ارزش‌های سیاسی انقلاب اسلامی و جامعه ایران قرار دارد... این برداشت از فعالیت آموزشی ما هرگز به صورت متن

۱. برای نمونه نگاه کنید به مظاهری سیف، حمیدرضا (۱۳۸۹). جنگ نرم در پوش معنویت‌گرایی، مجله پگاه حوزه، اردیبهشت، شماره ۲۷۸ و همچنین مهیا، فاطمه (۱۳۸۹). جهانی شدن غربی و جنبش‌های معنویت‌گرایی نوین، همایش اسلام، ارزشهای دینی و جهانی شدن، جامعه المصطفی العالمیه، واحد مشهد مقدس <http://jameataalhoda.blogfa.com/post-12.aspx>





مکتوب و مستند در جایی تبلور نیافت. اما پیام‌هایی که مسئولان دانشگاه به ما می‌دادند یا حرف‌هایی که در بین همکاران زده می‌شد، حکایت از این می‌کرد که رشته مطالعات فرهنگی بیش از جامعه‌شناسی ورشته‌های دیگر علوم اجتماعی با گفتمان سیاسی رسمی حاکم تعارض و تضاد دارد. این برداشت، از همان ابتدای تأسیس رشته مطالعات در دانشگاه علامه طباطبایی در سال ۱۳۸۰ وجود داشت، اما در آن سال‌ها به دلیل حاکمیت گفتمان اصلاحات، جدی تلقی نمی‌شد و زمینه رشد و گسترش نداشت. با روی کار آمدن دولت اصول‌گرای آقای محمود احمدی‌نژاد در سال ۱۳۸۴، شایعه مذکور کم‌کم رشد کرد تا جایی که عاقبت در سال ۱۳۸۹ دانشگاه علامه دیگر دانشجویی در رشته مطالعات فرهنگی نپذیرفت (فاضلی، مصاحبه ۱۳۹۱).

ما همواره روی یک سیم لختی حرکت کرده‌ایم که هر لحظه امکان پرت شدنش بوده است. دشواری‌های زیادی در این دانشکده بوده است برای تولید مشروعیت برای این رشته آن‌هم در میان کسانی که کمین کرده بودند یک موقعی که خطایی بینند، گزارش کنند و مطالعات فرهنگی را سرنگون کنند (شهابی، مصاحبه، ۱۳۹۲).

رویکرد دوم متفاوت است، به جای اینکه نقد را به مداخله دولتی در دانشگاه‌ها و شکل دادن به رشته‌ها معطوف کند، اشکال کار را درون خود مطالعات فرهنگی جاری در دانشگاه‌ها جستجو می‌کند. در حالی که شهابی و فاضلی بر خصلت انتقادی مطالعات فرهنگی پافشاری می‌کنند، رویکرد دوم خصلت سیاسی مطالعات فرهنگی جاری دانشگاهی را مسئله می‌دانند. آزاد ارمکی معتقد است که «مطالعات فرهنگی کارها» باید ملاحظه‌کاری بیشتری برای کار در بستر جامعه ایران به خرج بدهند و «متناسب با وضع موجود» سخن بگویند.

البته شاید مشکل اصلی برای خود ماها باشد. ما خیلی دانش‌مان را درگیر سیاست و عرصه روشنفکری کرده‌ایم، دانش را با فعالیت‌ها و کنش‌های روشنفکری - نه روشنگری - یکی گرفتیم و فکرمی‌کنیم به نام دانش داریم کار سیاسی می‌کنیم، بنابراین نمی‌توانیم حرف خیلی خوب و روشنی که ویرمی‌زند که باید دانشمند خودش را در موضع دانش بدانند و سیاستمدار در حزب، جدا و متمایز کنیم... همیشه نظام‌های امنیتی حاکمان نظام‌های سیاسی باید به آنها هشدار دهند که این علیه تو آمده است. احتمال اینکه حساس شود وجود دارد، این عدم هوشمندی مطالعات فرهنگی کارها یا جامعه‌شناسی کارها است که بدون اینکه خودشان را به نظام اجتماعی یا نظام سیاسی وصل یا معطوف کنند، سخنانی بی‌اعتنا به

وضعیت موجود می‌گویند. نقد به ما این است که ... چرا ملاحظات نظام اجتماعی ایرانی را در کار خود قرار ندادید؟ (آزاد ارمکی، مصاحبه ۱۳۹۱).

طالبی که خود از استادان گروه مطالعات فرهنگی بوده است نقد رادیکال‌تری به مطالعات فرهنگی دارد و معتقد است که مطالعات فرهنگی از فضای علمی دور شده و به فضای سیاسی تقلیل یافته و همین امر بهانه لازم را به دست مخالفان داده است تا مطالعات فرهنگی را دشمن فرض کنند.

یکی از ایراداتی که من هم سعی کردم این وضعیت را تعدیل کنم و تا حدودی هم موفق شدم، مثلاً این بود که برخی احساس می‌کردند دانشجوی مطالعات فرهنگی باید چریک باشد. چریک هم نه اینکه فعالیت علمی انجام دهد، خیر یک کنش‌گر سیاسی که یک دغدغه‌ای داشته باشد. این یکی از اشکالات بود که موجب شد از طرفی به عنوان رشته یا کنش‌گرانی که استانداردهای علمی را رعایت نمی‌کنند مورد نقد و انکار قرار بگیریم و مقداری هم در حوزه‌های دیگر، و روایت‌سازی‌هایی که بعضی از کنش‌گران حوزه مطالعات فرهنگی از مطالعات فرهنگی و رشته‌های دیگر کردند (طالبی، مصاحبه، ۱۳۹۱).

فقدان بازار کار و آینده شغلی: یکی از جدی‌ترین مشکلاتی که حوزه‌های مطالعاتی بین‌رشته‌ای در ایران با آن مواجه هستند عدم تعریف جایگاه شغلی برای فارغ‌التحصیلان این رشته‌هاست. این مشکل حتی در دانش‌های بین‌رشته‌ای در علوم فنی و مهندسی و پایه هم به‌کرات دیده می‌شود. مطالعات فرهنگی همچون بسیاری از بین‌رشته‌ای‌های دیگر نه سابقه‌ای در دوره کارشناسی دارد و نه امکانی برای ادامه تحصیل در مقطع دکتری برای علاقه‌مندان فراهم می‌سازد. کارشناسان مطالعات فرهنگی همچون کارشناسان تحصیل‌کرده در بسیاری از میان‌رشته‌ای‌ها و بین‌رشته‌ای‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی پس از گذشت بیش از یک دهه از زایش و توسعه، جایگاهی در میان ردیف‌های شغلی در آزمون‌های استخدامی نیافته است. این فاصله آزار دهنده میان دانشگاه و بازار کار به همراه ابهام در آینده تحصیلی و لزوم تغییر رشته در مقطع دکتری به رشته‌های همسایه، منجر شده تا گروهی به صرف علایق خاص روشنفکری و تحقیقاتی و رویکردهای نظری و روشی به این رشته جذب شوند و عده‌ای دیگر نیز در میان انتخاب‌های ممکن در کنکور علوم اجتماعی به ناچار به تحصیل در این رشته بپردازند. غالب دانشجویان و فارغ‌التحصیلان مصاحبه شده این رشته، همان‌طور که ذکایی (۱۳۹۱: ۱۸) به خوبی اشاره کرد، فقدان و ابهام در وضعیت کاری را چالش بزرگی برای مطالعات فرهنگی و فارغ‌التحصیلان آن در ایران برمی‌شمرند.

با مصداق عرض می‌کنم که بعد از انجام پروژه مثلاً می‌خواستم بروم یک جاهایی





کار کنم و مثلاً از من می پرسیدند پایان نامه چه کار کردی و اینها، می گفتم سینما برایشان موضوعیت نداشت و برایشان جالب نبود. وقتی در این مورد با بقیه دوستان هم صحبت می کنم کسانی که رفتند دنبال حوزه های شخصی تر خودشان و در ارشد تلاش کردند که حداقل به این پاسخ بدهند، زمانی که می خواستند در عرصه عمومی و یا حوزه کاری و پروفشنال آن را ادامه بدهند، چندان استقبال متأسفانه نمی شد ازش (فارغ التحصیل مطالعات فرهنگی، کد ۱۲).

ذکایی دلیل اصلی آن را در عدم استقلال رشته ای مطالعات فرهنگی و ناشناخته ماندن آن برای سازمان های فرهنگی و اجتماعی می داند.

یک دلیل ساده آن این است که در چارتی که سازمان سنجش در دفترچه هایی که اسامی رشته ها هستند می آید، کد مستقلی به رشته مطالعات فرهنگی نداده است. [وقتی] برچسب خاصی برای مطالعات فرهنگی نیامده است. وقتی نام آن [در لیست] قرار نگیرد به این معنی است که به رسمیت شناخته نشده است. جایی که سفارش می دهد که بورس کند و در بیخ هایی که ما نیاز داریم مثل شهرداری و موزه و ... تا وارد شویم، آنها ابتدا باید رشته را بشناسد و بداند و سپس معرفی کنند. البته شاید زمان هم کافی نبوده است. خود جامعه شناسی که سال ها است در ایران دارد بحث می شود، در همین اواخر است که در محافل و از تربیون های عمومی تر مطرح می شود و در مجلات و برخی مفاهیم همه گیر شده است و نسبت به آنها شناختی پیدا شده است. البته در سال های اخیر با ملاحظات که بود ممکن بود که ترجیح داده شود که مطالعات فرهنگی به تأخیر بیفتد و تلاشی برای شناساندن و معرفی کردن نشد. این بحران همچنان هست (ذکایی، مصاحبه، ۱۳۹۱).

ج. برون رفت ها

راه های برون رفت از چالش ها و مشکلات چیست؟ مهري بهار (۱۳۹۱: ۵۰-۵۱) در تاریخ شفاهی مطالعات فرهنگی راهکارهای زیر را برای برون رفت مطالعات فرهنگی از مسائل و مشکلاتش پیشنهاد کرده است: مطالعات فرهنگی به سمت موضوعات کاربردی مانند مددکاری و سیاست گذاری برود تا عملگرتر شود. به عبارت دیگر زمینه گرا شود. دوم اینکه سنت بازنمایی در ایران برای کاربردی تر شدن باید بازسازی شود. ما بر اساس مصاحبه هایی که انجام دادیم به نتایج زیر رسیدیم:

بازنگری در سرفصل ها و برنامه های درسی: بخش قابل توجهی از عناوین درسی و سرفصل های دروس با مطالعات فرهنگی فاصله دارند و ذیل جامعه شناسی یا ارتباطات معنا می شوند. این امر سردرگمی بین دانشجویان و استادان را موجب شده است. با این حال، طرح

درس‌ها هم با حوزه مطالعات فرهنگی فاصله دارند و هم موضوعات کاربردی را پوشش نمی‌دهند. دغدغه آینده شغلی، دغدغه مهمی است که ممکن است با تغییراتی در سرفصل‌های رشته کمکی برای دانشجویان باشد. اما در عمل میان طرح درس‌ها و مدرسان باید فرق گذاشت، چرا که شکل جاری طرح درس‌ها و عناوین درس موجب شده است که استادان در بسیاری اوقات متفاوت از طرح درس‌ها تدریس می‌کنند، حتی نام درس‌های مصوب را در عمل تغییر دهند. همین امر برخی از استادانی که در این گروه تدریس کرده‌اند را به این نتیجه رسانده است که بازنگری در سرفصل‌ها را اجتناب‌ناپذیر تلقی کنند.

بازنگری در همه رشته‌ها از جمله در مورد مطالعات فرهنگی - با توجه به شرایط و نیازهای بومی - اجتناب‌ناپذیر است. من فکر می‌کنم به خصوص با این شوکی که در یک دوره در مطالعات فرهنگی وارد شد، همه با رویکرد تعدیل یافته‌ای دوباره به زمین بازی برمی‌گردند و من امیدوارم این بحث به این شکل ادامه پیدا کند. ممکن است بعضی دروس اضافه شوند ولی فکر نمی‌کنم در ماهیت موضوع تغییری ایجاد کند. شاید عنوانش تغییر یابد یا مقداری اصطلاحاتی از جمله اینکه می‌گوییم مطالعات فرهنگی مطالعه انتقادی است و... تغییر یابد. انتقادی هم یکی از روایت‌های مطالعات فرهنگی می‌تواند باشد و نه تنها روایت آن... (طالبی، مصاحبه، ۱۳۹۱).

تجدید نظر در سرفصل‌ها راه نخست آن است. گام بعدی داشتن داوری، مدافع و حتی نقاد در این حوزه است. تجدید نظر در طرح جامعی است که هر مدرسی برای آینده گروه تعریف کرده است. مطالعات فرهنگی در دانشگاه تهران فاقد طرح جامع است که نتیجه آن بهم ریختگی سرفصل‌ها، تأکید بر موضوعات کلیشه‌ای و روش‌های تکراری و استفاده از افراد غیرمتخصص است... به نظر من یک نیروهایی که کاملاً مطالعات فرهنگی هستند، ملاحظاتی متفاوت از جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی و حتی رسانه‌ای است، باید وارد این دپارتمان شوند. آنها می‌توانند خیلی تغییر دهند (بهار، مصاحبه، ۱۳۹۱).

خروج از دایره مطالعات متنی: این انتقاد بیش از همه به تحقیقات انجام شده در گروه مطالعات فرهنگی و رسانه دانشگاه تهران به ویژه مطالعات بازنمایی رسانه‌ای معطوف شده است (بهار، مصاحبه، ۱۳۹۰). از نظر ما انتقاد از مطالعات متنی به معنای خروج کامل از چنین مطالعاتی نیست. مطالعات فرهنگی بایستی هم به مطالعات متنی توجه کند و هم موضوعات اتنوگرافیک، هم به مسئله مقاومت و نقش دستگاه‌های ایدئولوژیک بپردازد و هم به مقوله سیاست‌گذاری فرهنگی.





متن محوری و تأکید زیاد بر مطالعات بازنمایی باعث بی توجهی به سیاست‌گذاری فرهنگی و شکل‌گیری روشنفکران عملگرا شده است (رضایی، کاظمی و ناظر فصیحی، ۱۳۹۰: ۵۱).

شهابی چند بعدی دیدن و فراخ‌تر کردن حوزه‌های کاری مطالعات فرهنگی را به عنوان نسخه‌ای مطلوب برای مطالعات فرهنگی در ایران پیشنهاد می‌کند. وی به تأسی از مایکل باروی در تقسیم‌بندی چهاروجهی برای جامعه‌شناسی (حرفه‌ای، سیاست‌گذاری، انتقادی و مردم‌مدار بودن) معتقد است که در مورد مطالعات فرهنگی در ایران نیز می‌توان قائل به این چهار وجه بود. وظیفه مطالعات فرهنگی دانشگاهی، وجه حرفه‌ای است. بر این اساس باید روی فرهنگ‌های ایرانی داخل و خارج از ایران به عنوان آزمایشگاه نظری و روشی متمرکز شد. در وجه سیاست‌گذاری مطالعات فرهنگی از طریق کمک به دولت به اصلاح فرهنگ عمومی متعهد می‌شود. در وجه سوم مطالعات فرهنگی دانشی انتقادی است و تلاش می‌کند قدرت انتقادی خود را حفظ کند. در نهایت «وجه چهارم مطالعات فرهنگی، مردم‌مداری آن است. این وجه را می‌توان در همراهی محققان مطالعات فرهنگی با جنبش‌های اجتماعی و مدنی جستجو کرد» (شهابی، ۱۳۸۷: ۵۷).

فاضلی نیز بر چند بعدی دیدن ضلع مطالعاتی تأکید می‌کند. وی مایل است بین دو قطب ابزاری و رهایی‌بخشی، نقطه میانی را برای مطالعات فرهنگی در ایران انتخاب کند. وی اشاره می‌کند در ایران، هم دولت قدرتمند و مداخله‌گراست و هم روشنفکری منتقد و نیرومند. این وضعیت ضرورت وجود سیاست‌گذاری و تربیت متخصصانی که در میانه بایستند را بیشتر می‌کند. وی سه ضلع را در مطالعات فرهنگی از هم تفکیک می‌کند و معتقد است که باید به همین این اضلاع توجه کرد (مصاحبه، ۱۳۹۱).

دولت، حوزه عمومی و مفیدسازی مطالعات فرهنگی: آگاهی نسبت به این موضوع که دولت در ایران چگونه کار می‌کند و ما چگونه باید با دولت کار کنیم؟ تا چه اندازه جامعه را با همکاری دولت یا در ارتباط با دولت سامان دهیم همواره یکی از مسائل بسیار مهم مطالعات فرهنگی بوده است. از سوی دیگر، شیوه ارتباط ما با حوزه عمومی نیز به اندازه ارتباط با دولت اهمیت داشته است. مسئله مهم در اینجا، ایجاد تغییرات ممکن از طریق آگاهی بخشی به عموم بوده است. اما متأسفانه، موج تحقیقاتی که در مورد بازنمایی در دانشگاه‌های ما به راه افتاده است با حوزه عمومی (جنبش‌های اجتماعی، روشنفکران و منتقدین) پیوندی برقرار نکرده است. اگر هدف مطالعات بازنمایی و نقد فرهنگی، بالا بردن و تغییر آگاهی مردم در حوزه عمومی است، باید تأثیر آن را در این قلمرو و در میان جنبش‌های اجتماعی مختلف دید. به همین دلیل می‌توان گفت تأثیرگذاری این قبیل مطالعات در عمل محدود بوده است. مطالعات زنان در ایران پیش از مطالعات فرهنگی شکل گرفته است اما در عرصه عمومی و در سطح آکادمی رابطه قوی بین

مطالعات فرهنگی و مطالعات زنان شکل نگرفته است. همین طور این رشته همانند رشته مطالعات فرهنگی بی ارتباط با جنس زنان در ایران بوده و نتوانسته است با آن متصل شود. بنابراین مطالعات فرهنگی برای پویایی بیشتر و برای تأثیرگذاری عمیق تر لازم است به حوزه عمومی متصل و با جنبش های اجتماعی وارد گفت و گو شود.

جدای از عدم اتصال مطالعات فرهنگی با حوزه عمومی، باید به شیوه تعامل با دولت هم توجه کرد. یکی از مهم ترین دلایل کاسته شدن از سودمندی مطالعات بازنمایی، ارتباط ضعیف محققان با دستگاه های فرهنگی و نهادهای تأثیرگذار است. این محققان از یک سو با قلمرو عمومی ارتباطی ندارند و از سوی دیگر نتوانسته اند با نهادهای سیاسی و فرهنگی پیوندی برقرار سازند. دانشگاه نیز پیوندش را با هر دو سواز دست داده است یا اساساً برقرار نکرده است. دانشگاه نباید مولد روشنفکری صرف باشد؛ باید یک دگرگون کننده، خلق کند. مطالعات فرهنگی ضمن توجه بیشتر به سازوکار تولید و اقتصاد فرهنگ نباید ظرفیت های خود را برای عمل ورزی به مثابه علمی اصلاحگر نادیده بگیرد (ذکایی، ۱۳۹۱: ۲۱).

نتیجه گیری: مطالعات فرهنگی به کجا می رود؟

آینده مطالعات فرهنگی در ایران چیست؟ آیا به عنوان یک رشته دانشگاهی مانند سایر رشته ها نهادینه و محافظه کار می شود؟ آیا به عنوان یک حوزه بین رشته ای باقی می ماند؟ آیا به لحاظ موضوعی تغییر جدی می کند؟

بهرنگ صدیقی در «آینده شناسی از مطالعات فرهنگی» دو دام را پیش رومی بیند. دام اول این است که مطالعات فرهنگی به جامعه شناسی شبیه و در چارچوب های صرف آکادمیک به موجوی آرام و مطیع تبدیل شود. دام دوم این خواهد بود که «برای برون رفت از فضای تک صدایی به پروژه ای سیاسی بدل شود» که در آن صورت با خوردن انگ غیرخودی به سوی حذف شدن از سیستم دانشگاهی می رود. مطالعات فرهنگی باید با توجه به این دو دام برای آینده گام بردارد (صدیقی، ۱۳۹۰: ۳۴).

ذکایی اما از راه حل دیگری هم سخن می گوید. او از احیای مطالعات فرهنگی در اشکال بیشتر سیاست گزارانه خبر می دهد. در واقع بازگشت و بازسازی آنچه مطالعات فرهنگی علامه در ابتدا بوده است، یعنی بازسازی مدیریت امور فرهنگی. از سوی دیگر، وی می اندیشد که مطالعات فرهنگی از طریق تأثیرگذاری بر سایر رشته های علوم اجتماعی اهداف خود را نیز به جلو می برد.

من فکر می کنم بازم باید منتظر احیای مطالعات فرهنگی با شتاب و قدرت بیشتر بود و خوش بینم به اینکه تبادلاتی که بین مطالعات فرهنگی و رشته های دیگر





علوم اجتماعی و علوم انسانی شکل می‌گیرد عملاً به یک دورنمای دیگری برسد. ... چون بچه‌هایی که ایران درس خواندند و با مسائل اینجا آشنا هستند می‌توانند به ما کمک کنند. یک دلیل دیگر این است که تراکم دانشی که در ایران شکل گرفته و تفکیک و تخصصی شدن که شکل گرفته کار خودش را انجام خواهد داد و حس می‌کنم به مقطعی خواهیم رسید که احساس می‌کنیم مطالعات فرهنگی می‌تواند در خدمت سیاست اجتماعی در معنای ایجابی‌اش هم باشد یعنی ترس و نگرانی کاذبی که یافته‌اند و با برچسب‌هایی که زدند موجب شده به قول بنت آن ظرفیت اصلاح‌گری و کمک از آن غفلت شود. می‌توان یک نسخه دیگری از آن امور فرهنگی شود که ضمن اینکه از آن ساده‌سازی‌ها و کاستی‌هایی که با نگاه کلاسیک نسبت به فرهنگ که در دانشگاه ایرانی بود فاصله می‌گیرد عملاً صرفاً به گفت‌وگوهای روشنفکرانه و پرطمطراق هم محدود نمی‌شود و بتواند در خدمت سیاست‌گذاری هم قرار گیرد (ذکایی، مصاحبه، ۱۳۹۱).

اما در میان فارغ‌التحصیلان مطالعات فرهنگی فهم از آینده مطالعات فرهنگی و ضرورت قدم‌هایی که در آینده باید بردارد متفاوت بوده است. برخی بر تداوم جریان جاری مطالعات فرهنگی یعنی مطالعه زندگی جدید شهری در میان طبقات جدید تأکید کرده‌اند. برخی وضعیت نامعلوم و مبهمی را برای مطالعات فرهنگی تصویر کشیدند. نگاه سوم نگاه راهبردی بود، اینکه مطالعات فرهنگی در آینده به سمت تاریخ ایرانی گام بردارد و دیگر اینکه با رشته‌های کاربردی تعامل بیشتری برقرار کند تا دانشی کاربردی تر شود.

چنان‌که ملاحظه شد ما در این مقاله چالش‌های پژوهش و عمل در حوزه مطالعات فرهنگی را بررسی کردیم. ابتدا تجربه درک و تجربه زیست ذیل حوزه مطالعات فرهنگی را در میان دانشجویان جویا شدیم و سپس چالش‌هایی را که دانشجویان و فارغ‌التحصیلان از کار کردن با مطالعات فرهنگی داشته‌اند روایت کرده‌ایم. همچنین با توجه به تجربه استادان مطالعات فرهنگی در سه دانشگاه مورد بررسی غفلت‌ها و مسائل مطالعات فرهنگی را فهرست کرده‌ایم. نتایج تحقیق ما نشان داد جدا از خصلت چندپاره دانش‌های بین‌رشته‌ای که موجب افزودن ابهام در بین دانشجویان و استادان می‌شود، فقدان برنامه‌ریزی درست و مطالعات پیش از تأسیس، خود بر حیرانی و سردرگمی بیشتر افزوده است. بنابراین این ابهام صرفاً به محتوا و خصلت بین‌رشته‌ای بودن بر نمی‌گردد، بلکه تابع تأثیراتی برآمده از سرفصل‌های آشفته، ناهماهنگی میان مدرسان، شیوه برنامه‌ریزی در آموزش عالی برای اخذ دانشجویان و عدم توجه کافی به بازار کار این قبیل حوزه‌هاست.

منابع

- بهار، مهري (۱۳۹۱). تاريخ شفاهي مطالعات فرهنگي در ايران، گزارش منتشر نشده.
- ذکايي، محمدسعید و امین پور، مریم (۱۳۹۲). درآمدی بر تاریخ فرهنگی بدن در ایران. تهران: تیسرا.
- ذکايي، محمدسعید (۱۳۹۳). مطالعات فرهنگي دانشگاهي در ايران: دستاوردها، چالشها و افق‌ها، فصلنامه تحقيقات فرهنگي ايران، (۱)۶، ۱-۲۲.
- رضايي، محمد، کاظمي، عباس و ناظر فصیحی، آزاده (۱۳۹۰). مطالعات فرهنگي و آینده علوم اجتماعي در ايران، مطالعات فرهنگي ايراني: انواع و آسيب‌ها. فصلنامه برگ فرهنگ، ۲۳، ۳۶-۵۹.
- سیف، حمیدرضا (۱۳۸۹). جنگ نرم در پوشش معنویت‌گرایی، مجله پگاه حوزه، شماره ۲۷۸، ۶.
- شهابی، محمود (۱۳۸۷). مطالعات فرهنگي در ايران. خردنامه، شماره ۵۷، ۵۶-۵۷.
- صدیقی، بهرننگ (۱۳۹۰). جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگي، تقابل، توافق یا تعامل (با نگاهی به روابط این دو در ايران). فصلنامه انجمن ايراني مطالعات فرهنگي و ارتباطات، ۷(۲۴)، ۱۱-۳۸.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۸). گفت‌وگو با ناصر فکوهی: ضرورت مطالعات بين‌رشته‌اي، بازبایي شده از وب‌سایت خبرگزاری مهر (به نقل از سایت انسان‌شناسی و فرهنگ <http://anthropology.ir/node/1937>).
- مهیا، فاطمه (۱۳۸۹). جهانی شدن غربی و جنبش‌های معنویت‌گرایی نوین، همایش اسلام، ارزش‌های دینی و جهانی شدن، جامعه المصطفی العالمیه، واحد مشهد مقدس در:

<http://jameatalhoda.blogfa.com/post-12.aspx>.

Grossberg, L. (2010). Cultural studies in the future tense. Duck University Press -<http://www.crossroads2010.org>

مصاحبه‌های فردی با اساتید مطالعات فرهنگي

- امیری، نادر. مصاحبه فردی در باب مطالعات فرهنگي در دانشکده علوم اجتماعي دانشگاه تهران، تهران، ۹۱/۴/۲۸.
- آزادارمکی، تقی. مصاحبه فردی در باب مطالعات فرهنگي در دانشکده علوم اجتماعي دانشگاه تهران، تهران، ۹۱/۴/۲۰.
- بهار، مهري. مصاحبه فردی در باب مطالعات فرهنگي، دانشکده علوم اجتماعي دانشگاه تهران، ۹۳/۰۲/۱۵.
- ذکايي، محمد سعید. مصاحبه فردی در باب مطالعات فرهنگي، دانشکده علوم اجتماعي دانشگاه علامه طباطبایی، ۹۱/۵/۸.
- شهابی، محمود. مصاحبه فردی در باب مطالعات فرهنگي، دانشکده علوم اجتماعي دانشگاه علامه طباطبایی، ۹۲/۳/۸.
- طالبی، ابوتراب. مصاحبه فردی در باب مطالعات فرهنگي، دانشکده علوم اجتماعي دانشگاه علامه طباطبایی، ۹۱/۴/۲۵.
- فاضلی، نعمت‌الله. مصاحبه فردی در باب مطالعات فرهنگي در دانشکده علوم اجتماعي دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ۹۱/۰۴/۱۱.
- فرجی، مهدی. مصاحبه فردی در باب مطالعات فرهنگي در دانشکده علوم اجتماعي دانشگاه تهران، ۹۱/۴/۲۵.
- مصاحبه‌های گروهی با فارغ‌التحصیلان مطالعات فرهنگي**
- مصاحبه گروهی اول با دانشجویان و فارغ‌التحصیلان مطالعات فرهنگي، دفتر انجمن مطالعات فرهنگي و ارتباطات، دانشگاه تهران، ۹۳/۵/۲۰.
- مصاحبه گروهی دوم با دانشجویان و فارغ‌التحصیلان مطالعات فرهنگي، پژوهشکده مطالعات فرهنگي و اجتماعي وزارت علوم، ۹۳/۶/۶.



Challenges of Doing Cultural Studies and its Future

Abbas V. Kazemi¹
Mahboube H .Hoseini²

Received date: 04/04/2015

Accepted Date: 05/03/2015

Abstract

In the present article the challenges of doing cultural studies, as an interdisciplinary field, have been discussed. We conducted this research through individual interviews and focused group interviews with university graduates and Iranian experts on cultural studies. First, we present the lived experiences of cultural studies students at three universities (University of Tehran, Allameh Tabatabai University, Science and Culture University) and then, we discuss challenges and shortages of cultural studies in Iran through individual interviews with experts in this field. Finally, we discuss the future of cultural studies and examine the viewpoints obtained from these interviews.

Keywords: Cultural studies, interdisciplinary studies, thesis-oriented, theoretical challenges, localism.



Interdisciplinary
Studies in the Humanities

7

Abstract

1. Assistant professor of Cultural Studies, Iranian Institute for Cultural and Social Studies.
(Corresponding Author).

av3kazemi@gmail.com

2. M.A in Cultural Media Studies, University of Tehran.

m.hajhoseini@alumni.ut.ac.ir

Bibliography

- Bahār, M. (1391 [2012 A.D]). *Tārix-e šafāhi-e motāle'āt-e farhangi dar Irān*, Gozāreš-e montašer našodeh.
- Zokāyi, M. S., & Amn Pur, M. (1392 [2013 A.D]). *Darāmadi bar tārix-e farhangi-e badan dar Irān*. Tehrān: Tisā.
- Zokāyi, M. S. (1393 [2014 A.D]). Motāle'āt-e farhangi-e dānešgāhi dar Irān: dastāvard hā, čāleš hā va ofoq hā. *Faslnāmeḥ-ye tahqiqāt-e farhangi*, Vol: 6, No: 1, Pp: 1-22.
- Rezāyi, M., & et al. (1390 [2011 A.D]). Motāle'āt-e farhangi va āyandeh-ye 'olum-e ejtemā'i dar Irān, motāle'āt-e farhangi-e Irāni: anva' va āsib hā. *Faslnāmeḥ-ye barg-e farhang*. 23, 36-59.
- Seyf, H. R. (1389 [2010 A.D]). Jang-e narm dar pušeš-e ma'naviyat gerāyi. *Majaleh-ye pegāh-e huzeh*, 278, 6.
- Šahābi, M. (1387 [2008 A.D]). Motāle'āt-e farhangi dar Irān, mosāhebeh bā xeradnāmeḥ, 57, 56-57.
- Sediqi, B. (1390 [2011 A.D]). Jāme'eh šenāsi va motāle'āt-e farhangi, taqābol, tavafoq yā ta'āmol (bā negāhi beh ravābet-e in du dar Irān. *Faslnameh-ye anjoman-e irāni-e motāle'āt-e farhangi va ertebātāt*, 7, 24, 11-38.
- Fakuhi, N. (1388 [2009 A.D]). Goftgu bā Naser Fakuhi: zarurat-e motāle'āt-e beyn-e rešteh-i, montašer šodeh dar tārix-e 28 āzar-e 1388 (vebsāyt-e xabargozāri-e mehr beh naql az sāyt-e ensān šenāsi va farhang). <http://anthropology.ir/node/1937>.
- Mahyā, F. (1389 [2010 A.D]). Jahāni šodan-e gharbi va jonbeš hā-ye ma'naviyat gerāyi-e novin. Hamāyeš-e eslām, arzeš hā-ye dini va jahāni šodan, Jāme'at ol-Mostafā al'Ālamiyah, Vāhed-e Mašhad-e Moqadas.
- Grossberg, Lawrence (2010). *Cultural studies in the future tense*, Duck University Press -<http://www.crossroads2010.org/>

Exclusive Interview with professors specialized in cultural Studies

- Amiri, N. Mosāhebeh-ye fardi dar bāb-e motāle'āt-e farhangi dar Dāneškadeh-ye 'Olum-e Ejtemā'i-e Dānešgah-e Tehrān. Tehrān: 1391/04/28 [07-18-2012].
- Āzād Armaki, T. Mosāhebeh-ye fardi dar bāb-e motāle'āt-e farhangi dar Dāneškadeh-ye 'Olum-e Ejtemā'i-e Dānešgah-e Tehrān. Tehrān: 1391/04/20 [07-10-2012].
- Bahār, M. Mosāhebeh-ye fardi dar bāb-e motāle'āt-e farhangi dar Dāneškadeh-ye 'Olum-e Ejtemā'i-e Dānešgah-e Tehrān. Tehrān: 1391/02/15 [05-04-2012].
- Faraji, M. Mosāhebeh-ye fardi dar bāb-e motāle'āt-e farhangi dar Dāneškadeh-ye 'Olum-e Ejtemā'i-e Dānešgah-e Tehrān. Tehrān: 1391/04/25 [07-15-2012].
- Fāzeli, N. Mosāhebeh-ye fardi dar bāb-e motāle'āt-e farhangi dar Dāneškadeh-ye 'Olum-e Ejtemā'i-e Dānešgah-e 'Alāmeḥ Tabātabā'i. Tehrān: 1391/04/11 [07-01-2012].



Šahābi, M. Mosāhebeh-ye fardi dar bāb-e motāle'āt-e farhangi dar Dāneškadeh-ye 'Olum-e Ejtemā'i-e Dānešgah-e 'Alāmeḥ Tabātabā'i. Tehrān: 1391/03/08 [05-28-2012].

Tālebi, A. Mosāhebeh-ye fardi dar bāb-e motāle'āt-e farhangi dar Dāneškadeh-ye 'Olum-e Ejtemā'i-e Dānešgah-e 'Alāmeḥ Tabātabā'i. Tehrān: 1391/04/25 [07-15-2012].

Zokāyi, M. S. Mosāhebeh-ye fardi dar bāb-e motāle'āt-e farhangi dar Dāneškadeh-ye 'Olum-e Ejtemā'i-e Dānešgah-e 'Alāmeḥ Tabātabā'i. Tehrān: 1391/05/08 [07-29-2012].

Group Interview with graduate students in cultural Studies

Mosāhebeh-ye goruhi-e aval bā dānešjuyān va fāregh al-tahsilān-e motāle'āt-e farhangi. Daftar-e Anjoman-e Motāle'āt-e Farhangi va Ertebātāt, Dānešgah-e Tehrān. 1393/05/20 [08-11-2014].

Mosāhebeh-ye goruhi-e aval bā dānešjuyān va fāregh al-tahsilān-e motāle'āt-e farhangi. Pažuheškadeh-ye Motāle'āt-e Farhangi va Ejtemā'i, Vezārat-e 'Olum. 1393/06/06 [08-28-2014].



Interdisciplinary
Studies in the Humanities

9

Abstract